موضوع: نقد مسیر پیامبری، روش شناسی بحث

استناد به قرآن در مساله حقیقت پیامبری

سخن در آیات خطابیه و دلالت آنها بر این بود که پیامبری گزینش الهی است و انبیای الهی از سوی خدای متعال مبعوث شده اند. در این باره گفته شد در دسته از آیات قرآن کلمه «قل» آمده و در دسته ای دیگر خطاب هایی مانند کلمه «عبادالله» آمده است که نمی تواند از سوی پیامبر صادر شده باشد.

اشکال و جواب

ممکن است گفته شود در این خطاب ها پیامبر به نیابت از خداوند سخن گفته است و اینگونه نبوده که از جانب خودش سخن گفته باشد. این همانند فیلم نامه هایی است که شخص از طرف دیگری سخن می گوید و در حقیقت نقش بازی می کند.

در پاسخ می گوییم طبق قاعده ای که در میان انسان ها هم وجود دارد کسی که از طرف دیگری سخن می گویند علی القاعده باید از او اذن داشته باشد و لذا در همین فیلم هایی از طرف پیامبر یا امام ساخته می شود چهره شان را نشان نمی دهند. اگر کسی بخواهد در مقام خداوند سخن بگوید، مسلم است که باید ماذون از او باشد. در بحث ما نیز سخنی که فرد از جانب خداوند می زند بدون اجازه او جایز نیست.

اما ملاک اذن چیست؟ یک وقت گفته می شود اذن خاص دارد که چون ماذون از جانب الهی است حق این کار را دارد. این وجه، نظریه مورد نظر را رد می کند چون می پذیرد که پیامبر برگزیده الهی است. اگر بگوید اذن عام دارد یعنی چون مقرب عندالله است می تواند به جای او سخن بگوید. اگر این را بگوییم این دیگر اختصاص به انبیا ندارد و دیگران هم باید مجاز باشند چنین بگویند. ممکن است بگویند انبیاء چون در مقام هدایت الهی هستند و می خواهند مشکل مردم را حل کنند اجازه دارند اما باز این اذن عام است و حتی می تواند شامل کسی که خانواده خود را هدایت می کند شود.

نکته دیگر اینکه اگر بنا باشد این باب عام باز باشد با جهان بینی توحیدی و سیره و کلام خود پیامبران منافات دارد. روش انبیا الهی همان گونه که در کلمات قرآن کریم هم معلوم است، نسبت دادن همه امور به خدای متعال بوده است. (البته باز می گوییم که استناد به قرآن کریم به عنوان کلام نقل شده از سوی پیامبر اکرم (ص) و اینکه او صاحب تجربه پیامبری بوده می باشد، نه اینکه قرآن معجزه الهی است)

پیامبر اکرم (ص) همه کارهای خود را از ناحیه الهی و به مشیت او می داند. اکنون آیا صحیح است گفته شود او خطاب به مردم می گوید: ای بندگان من چنین و چنان کنید. بعد بگوید نه من از جانب خداوند چنین سخن می گویم. این بر خلاف نگرش توحیدی انبیاء الهی بوده است.

سخنان ائمه اطهار (ع) درباره حقیقت پیامبری

استناد به سخن ائمه اطهار (ع) در این بحث از این باب نیست که آنها اوصیاء نبی (ص) هستند، بلکه از این باب است که اولا: آنها از نزدیک با پیامبر (ص) در ارتباط بوده و سخنان و رفتار ایشان را مشاهده می کردند. به عنوان نمونه امیرالمومنین (ع) از ابتدا با پیامبر اکرم (ص) بوده و خود ایشان هم شخصیت برجسته ای بوده است. بنابراین اگر ایشان می فرماید پیامبر از جانب خداوند مبعوث شده است، کلامش پذیرفته شده است. ثانیا: بلاشک مقام علمی و تحلیلی ائمه اطهار (ع) از امثال ما بالاتر بوده است، و لذا درک و فهم ایشان قطعا بر دیگران مقدم است . ثالثا: گاه در سخنان ائمه اطهار (ع) بر بعثت پیامبر استدلال نیز شده است که آن استدلال خود حجت جداگانه ای است.

درباره شخصیت وجودی امیرالمومنین (ع) و امام صادق (ع)

ابن ابی الحدید در شرح خطبه 86 می گوید: امیرالمومنین (ع) که چه در این خطبه انسان های برجسته و ملکوتی را توصیف کرده است، اما ایشان خودشان را اراده کرده است زیرا مصداق این توصیفات خود ایشان است. وی سپس می گوید ملاک های برجستگی انسان چند چیز است که از جمله آنها حکمت است. صحابه هیچ کدام مثل امیرالمومنین (ع) نبودند و ایشان از آنها در این ویژگی ها برتر بود. بعد می گوید: «و أول من خاض فيه من العرب علي ع‏» در حکمت اولین کسی از عرب که در آن خوض و غور کرده است امیرالمومنین (ع) بوده است. بقیه اصحاب نه این چنین سخنانی دارند و نه آنچه ایشان می فرمودند درک می کردند و اگر می خواستند هم نمی توانستند بفهمند «و لا تجد في كلام أحد من الصحابة و التابعين كلمة واحدة من ذلك و لا يتصورونه و لو فهموه لم يفهموه و أنى للعرب ذلك».[[1]](#footnote-1)

در مورد امام صادق (ع) حتی زنادقه نیز نسبت به شخصیت ایشان خضوع و کرنش داشتند. در کافی آمده است : ابومنصور طبیب می گوید: مردى از يارانم به من خبر داد كه من و ابن ابى العوجا و عبد اللّه بن مقفّع، در مسجدالحرام بوديم. ابن مقفّع در حالى كه با دستش به جايگاه طواف اشاره كرده بود گفت: اين مردم را مى‏بينيد؟ هيچ كدام، نام انسانيت بر آنها

صادق نيست، مگر اين پيرِ نشسته يعنى ابو عبد اللّه جعفر بن محمّد عليهماالسلام؛ امّا بقيه، فرومايه و حيوان‏اند.

ابن ابى العوجا به ابن مقفّع گفت: چگونه اين پير را سزاوار نام انسان دانستى و بقيه را نه؟

گفت: چون چيزى نزد او ديده‏ام كه نزد ديگران نديده‏ام.

ابن ابى العوجا گفت: آنچه را درباره او گفتى، بايد آزمود.

ابن مقفّع گفت: مكن؛ چرا كه مى‏ترسم آنچه را در دست دارى، بر تو تباه سازد.

ابن ابى العوجا گفت: نظر واقعىِ تو، اين نيست؛ بلكه تو بيم آن دارى كه نظرت درباره جايگاه رفيع اين پير، درست در نيايد.

ابن مقفّع گفت: حال كه چنين چيزى را درباره من خيال مى‏كنى، به سوى او برو و تا آن جا كه مى‏توانى، خود را از لغزش نگاه دار و زمام از دست مده كه تو را در بند مى‏كشد، و مرز سود و زيانت را [در استدلال‏] معيّن كن.

ابن ابى العوجا، برخاست و من و ابن مقفّع، همچنان نشستيم. هنگامى كه ابن ابى العوجا به سوى ما بازگشت، گفت: « ما هذا بِبَشَرٍ! وإِن كانَ فِي الدُّنيا روحانِيٌّ يَتَجَسَّدُ إِذا شاءَ ظاهِرا ويَتَرَوَّحُ إِذا شاءَ باطِنا فَهُوَ هذا!» واى بر تو اى ابن مقفّع! اين انسان نيست! اگر در دنيا روحى تجسّم يافته باشد كه چون بخواهد، آشكار شود و چون اراده كند، پنهان شود، اين مرد است.

ابن مقفّع به او گفت: او را چگونه يافتى؟

گفت: نزد او نشستم و چون همه رفتند و من تنها ماندم، آغاز به پرسش كرد و گفت: «اگر حقيقت امر، آنچنان باشد كه اين طواف‏كنندگان مى‏گويند كه اين گونه هم هست، آنان به سلامت رهيده‏اند و شما هلاك شده‏ايد. و اگر آنچنان باشد كه شما مى‏گوييد و البته اين گونه نيست، شما و ايشان يكسان هستيد».

به او گفتم: خدايت رحمت كند! مگر ما چه مى‏گوييم و آنان چه مى‏گويند؟ گفته من و ايشان، يكى است.

او گفت: «چگونه گفته شما و ايشان، يكى باشد، در حالى كه آنان معتقد به معاد و ثواب و عقاب هستند و وجود خدا و آبادانى [و ساكنانِ‏] آسمان را باور دارند؛ ولى شما مى‏گوييد كه آسمان، ويران است و كسى در آن جا نيست».[[2]](#footnote-2)

در جریان دیگری آمده است: عبد الكريم بن ابى العوجاء در هنگامى كه حضرت صادق (ع) با او سخن گفت در روز دويم بسوى حضرت برگشت و نشست و او سكوت داشت و هيچ نميگفت حضرت صادق (ع) فرمود گويا كه تو آمده كه بعضى از آنچه را كه ما در آن بوديم برگردانى گفت كه يا ابن رسول اللَّه اين را اراده كرده‏ام حضرت صادق (ع) فرمود كه اين چه عجيب است كه تو خدا را انكار ميكنى و گواهى ميدهد كه من پسر رسول خدايم گفت كه عادت مرا بر اين ميدارد حضرت صادق (ع) باو فرمود پس چه تو را از سخن گفتن باز ميدارد گفت كه اجلال و مهابت تو و زبانم در پيش رويت ياراى گفتن ندارد زيرا كه من علماء را مشاهده نموده‏ام و با متكلمان مباحثه كرده‏ام و هرگز هيبت و ترسى در من داخل نشده مثل آنچه از هيبت تو در دل من داخل شده حضرت فرمود كه اين ميباشد و ليكن من بسؤال بر تو ميگشايم و رو باو آورد...[[3]](#footnote-3)

کلمات امیرالمؤمنین (ع) درباره حقیقت پیامبری

1. نهج البلاغه، خطبه اول: « وَ اصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وَلَدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَ عَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَّلَ أَكْثَرُ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهِلُوا حَقَّهُ وَ اتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَ اجْتَالَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَ اقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رُسُلَهُ وَ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْدُوهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَ يُذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَ يَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَ يُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُول‏»[[4]](#footnote-4): خداوند سبحان پيامبرانى از فرزندان آدم برگزيد كه در برنامه وحى، و امانت دارى در ابلاغ رسالت از آنان پيمان گرفت، آن زمان كه اكثر انسانها عهد خدا را به امور باطل تبديل نموده، و به حق او جهل ورزيدند، و براى او از بتان همتا گرفتند، و شياطين آنان را از معرفت به خداوند باز داشتند، و رابطه بندگى ايشان را با حق بريدند. پس خداوند رسولانش را بر انگيخت، و پيامبرانش را به دنبال هم به سوى آنان گسيل داشت، تا اداى عهد فطرت الهى را از مردم بخواهند، و نعمتهاى فراموش شده او را به يادشان آرند و با ارائه دلايل بر آنان اتمام حجت كنند، و نيروهاى پنهان عقول آنان را بر انگيزانند.

2. خطبه 144: « بَعَثَ اللَّهُ رُسُلَهُ بِمَا خَصَّهُمْ بِهِ مِنْ وَحْيِهِ وَ جَعَلَهُمْ حُجَّةً لَهُ عَلَى خَلْقِهِ لِئَلَّا تَجِبَ الْحُجَّةُ لَهُمْ بِتَرْكِ الْإِعْذَارِ إِلَيْهِم‏»: خداوند پيامبرانش را با مخصوص گرداندن آنان به وحى خود به رسالت برانگيخت، و آنان را حجت خود بر بندگانش قرار داد، تا عذرى براى مردم به خاطر بستن راههاى عذر به روى آنان نباشد.

3. خطبه 183 : « وَ هُوَ الَّذِي أَسْكَنَ الدُّنْيَا خَلْقَهُ وَ بَعَثَ إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ رُسُلَهُ لِيَكْشِفُوا لَهُمْ عَنْ غِطَائِهَا »: اوست خدايى كه مخلوقاتش را در دنيا جاى داد، و رسولانش را به سوى جن و انس فرستاد، تا پرده از رخسار دنيا از برابر ديدگانشان بردارند.

4. خطبه 169: « إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ رَسُولًا هَادِياً بِكِتَابٍ نَاطِقٍ وَ أَمْرٍ قَائِمٍ لَا يَهْلِكُ عَنْهُ‏ إِلَّا هَالِك‏»: خداوند پيامبرى راهنما با كتابى گويا و دينى استوار بر انگيخت، هلاك نمى‏شود مگر مخالف آن كه اهل هلاكت است.

5. خطبه 161 : «

ابْتَعَثَهُ بِالنُّورِ الْمُضِي‏ءِ وَ الْبُرْهَانِ الْجَلِيِّ وَ الْمِنْهَاجِ الْبَادِي وَ الْكِتَابِ الْهَادِي أُسْرَتُهُ خَيْرُ أُسْرَة »: پيامبرش را با نورى درخشان، و دليلى روشن، و راهى آشكار، و كتابى هدايت كننده بر انگيخت‏.

6. خطبه 95 : « بَعَثَهُ وَ النَّاسُ ضُلَّالٌ فِي حَيْرَةٍ وَ حَاطِبُونَ فِي فِتْنَة »: خداوند پيامبر را وقتى فرستاد كه مردم در وادى گمراهى حيران بودند، و در فتنه كوركورانه مى‏رفتند.

انشاءالله در جلسه آینده به بررسی اشکالاتی که نویسنده کتاب مسیر پیامبری بر دیدگاه رایج دارند می پردازیم. از جمله اشکالاتی که وی گفته است این است که لازمه دیدگاه شما آن است که مطالب را خداوند به صورت روشن برای مردم بیان کند تا اختلافی نباشد.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج6، ص 370 و 371 [↑](#footnote-ref-1)
2. اصول کافی، مرحوم کلینی، ج1، ص 74 [↑](#footnote-ref-2)
3. اصول کافی، مرحوم کلینی، ج1، ص 76 [↑](#footnote-ref-3)
4. نهج البلاغه، خطبه اول [↑](#footnote-ref-4)